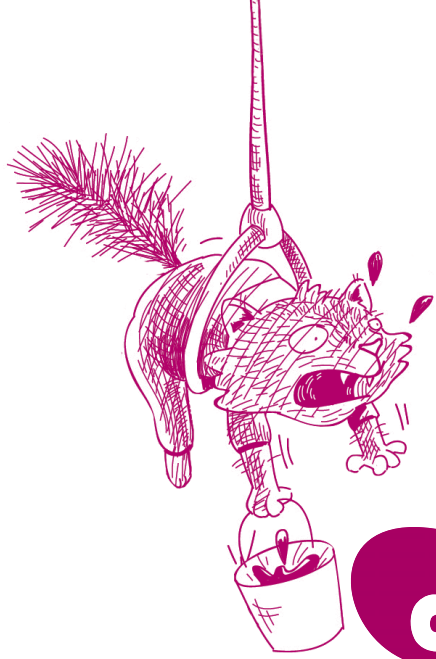


بۆلەم

دەمگەرتە  
بە چۆ دەردەت نۆرە؟

هۆپا  
Houpa



# دم گربه به چه درد می‌توره؟

الهام مزارعی

تصویرگر: الهه بهین



سرشناسه: مزارعی، الهام، ۱۳۵۸  
عنوان و نام پدیدآور: دم گربه به چه درد می‌خوره؟  
نویسنده الهام مزارعی؛ تصویرگر الهه بهین.  
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.  
مشخصات ظاهری: ۱۱۱ ص:، مصور.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۱۱-۵  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: گروه سنی: ب.ج.  
موضوع: داستان‌های تخیلی  
موضوع: داستان‌های کوتاه  
شناسه افزوده: بهین، الهه، ۱۳۵۸ - تصویرگر  
رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۴ د ۴۹۴ م ۱۳۰ دا  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۱۸۷۲۳

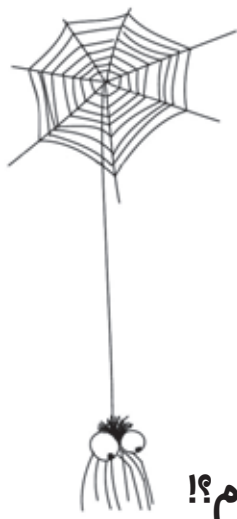


آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،  
کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی،  
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵  
تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵

◀ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر  
هوپا محفوظ است.  
◀ استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای  
نقد و معرفی آن مجاز است.  
[www.houpa.ir](http://www.houpa.ir)  
[info@houpa.ir](mailto:info@houpa.ir)

## دم گربه به چه درد می‌خوره؟

نویسنده: الهام مزارعی  
تصویرگر: الهه بهین  
ویراستار: آمنه رستمی  
حروف‌چینی و تصحیح: ناهید وثیقی  
مدیر هنری و طراح جلد: فرشاد رستمی  
طراح گرافیک: الهه جوانمرد  
چاپ اول: ۱۳۹۵  
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۹۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۱۱-۵



## من با این دم چه کار کنم؟!

آقای گربه تازه از شغل آشغال‌گردی استعفا داده بود.  
مدام توی خانه راه می‌رفت و می‌غر می‌غر می‌کرد. خانم  
گربه حساسی کلافه شده بود. فریاد زد: «خسته شدم، تا

کی می‌خوای توی خانه بشینی و من رو حرص بدی؟  
باید دوباره بری سر کار، زود باش کاری بکن،  
داری پیر می‌شی.»

آقای گربه گفت: «نه نه! دیگه  
به هیچ وجه حاضر نیستم  
یه گربه‌ی آشغال‌گرد



سعی کرد درز شلوار را کوک بزند. وقتی دوباره آن را پوشید، صدای خنده‌داری شنید و باز دمش روی زمین افتاد. آقای گربه خیلی عصبانی شده بود. نوک دمش را گاز گرفت و همین که دندانش توی دمش فرو رفت، جیغ بلندی کشید و محکم به زمین خورد. فکر کرد: باید شلوار گربه‌ها پاچه‌ای اضافی داشته باشد، این‌جوری دمش معلوم نمی‌شود. از تصور پاچه‌ی شلواری که پشت‌سرش کشیده می‌شد، خنده‌اش گرفت و با خودش گفت: «آن وقت باید به دمم کفش هم بپوشونم، اما هیچ کفش سه‌لنگه‌ای پیدا نمی‌شه.»

آقای گربه فکر کرد و فکر کرد. او تصمیم گرفت دمش را همراه یکی از پاهایش داخل یک پاچه کند. وقتی شلوار را پوشید دید یک پایش کلفت‌تر از پای دیگرش شده و پایین دمش از پاچه بیرون زده. با خودش گفت: «این‌جوری هم نشد، باید کار دیگه‌ای بکنم.»

آن قدر راه رفت و فکر کرد تا بالاخره دستانش را به هم

باشم. باید یه شغل عالی پیدا کنم.»

او مشغول خواندن آگهی‌های روزنامه بود که آگهی استخدام رئیس اداره را دید، تصمیم گرفت رئیس اداره شود. فکر کرد باید مثل یک رئیس کت و شلوار بپوشد. رفت و یک دست کت و شلوار خرید، بعد جلوی آینه ایستاد و آن را تنش کرد. اول کمی به راست چرخید و بعد به چپ. لبخندی زد و گفت: «وای چه آقا شدم، یه رئیس واقعی!»

چپ و راست می‌شد و سیلش را تاب می‌داد که یک دفعه شلوارش پاره شد و دم درازش بیرون افتاد. آقای گربه از گربه‌ی توی آینه خجالت کشید، دستش را پشتش گرفت و دوید طرف اتاق خواب. فقط یک ساعت وقت داشت تا خودش را به اداره برساند، اما وقتی که باید سوار ماشینش توی اتوبان می‌رفت تا به اداره برسد، روی تخت خوابش نشسته بود و شلوار پاره‌اش را برانداز می‌کرد. فکر کرد: رئیس با شلوار پاره که نمی‌شه، این‌جوری برم اداره همه به من می‌خندن.

کوبید و گفت: «آخ جان، فهمیدم!»

دمش را لوله کرد و با چسب چسباند، ولی همین که چند قدم راه رفت، چسب دمش کنده شد و دوباره شلوارش شکافت. دستش را زیر چانه‌اش گذاشت: «این جوری نمی‌شه، بهتره از همسایه‌ها کمک بخوام.»  
دوید طرفِ درِ آپارتمان و زنگ همه‌ی خانه‌ها را زد، همسایه‌ها توی حیاط جمع شدند.

موشی گفت: «می‌تونی دمت را بذاری لای تله‌موش، اون وقت دمت کنده می‌شه و می‌تونی شلوار رو بپوشی.»  
آقای گربه دمش را در دستش فشار داد: «نه، تله‌موش نه، خیلی درد داره.»

عنکبوت گفت: «من برات یه طناب درست می‌کنم، می‌تونی دمت رو گلوله کنی باهاش ببندی.»

آقای گربه گفت: «این بهتر از تله‌موشه.»

عنکبوت شروع به بافتن طناب کرد، وقتی بافته شد، آقای

گربه دمش را لوله کرد و با تار عنکبوت محکم بست، اما تار عنکبوت خیلی نازک بود و تا آمد شلوارش را پایش کند، طناب پاره شد و دوباره دمش آویزان شد. آقای گربه دودستی به سرش کوبید: «حالا چه کار کنم، این یکی هم نشد.»  
خانم مرغه گفت: «فهمیدم، باید دمت رو صاف پشت کمرت بالا نگه داری.»

آقای گربه فوری دمش را بالا گرفت و کت و شلوارش را پوشید. خانم مرغه عینکش را روی چشمش جابه‌جا کرد، دور گربه چرخید و گفت: «نچ‌نچ! حالا مثل پیرمردهای قوزی شدی. کسی از آقای رئیس قوزی حساب نمی‌بره. گربه دمش را پایین انداخت و گفت: «چه کار کنم؟»  
خرگوش گفت: «من یه فکر خوب دارم.»

شلوار گربه را گرفت، با دندان‌های تیزش جوید و سوراخی دایره‌ای پشت آن درست کرد. بعد، شلوار را به او داد و گفت: «حالا دمت از این سوراخ بیرون می‌آد و شلوارت رو پاره نمی‌کنه.»



آقای گربه گفت: «هیچ کس آقای رئیس دم دار رو قبول نداره.»  
 دمش را نگاه کرد و آه کشید: «یعنی هیچ جویری نمی شه  
 رئیس شد، یه رئیس درست و حسابی؟ الان اداره باز می شه و  
 من هنوز نتونستم دم رو قایم کنم. با این دم هیچ کاری نمی تونم  
 بکنم. شاید حق با موشیه، باید دم رو بذارم لای تله موش.»  
 از فکر دردی که باید تحمل کند بلند بلند میومیو کرد.  
 موشی روی پله نشست و گفت: «حتماً که نباید رئیس  
 بشی، کارهای دیگه ای می تونی بکنی.»

آقای گربه گفت: «ولی با این دم هیچ کاری نمی شه کرد.»  
 خانم گربه دستی به چانه اش کشید: «بذار ببینم با این دم  
 چه کار می شه کرد؟ آهان، یه فکر عالی، ما باید به روزنامه  
 آگهی بدیم.»

آقای گربه گوش هایش را سیخ کرد: «آگهی؟!»

خانم گربه گفت: «بله.»

دوید طرف خانه. چند دقیقه بعد، یک کاغذ جلوی آقای



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جایه‌جایی کتاب راحت‌تر می‌شود. و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درختی قطع نمی‌شود.

**به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر**